



Ethics and soul in the views of Mulla Sadra and Ibn Arabic

اخلاق و ملکات نفس از دیدگاه ملاصدرا و ابن عربی

دکتر سید حسین واعظی

استادیار، گروه الهیات دانشگاه آزاد اسلامی اصفهان (خوراسگان)، sh.vaezi@khuisf.ac.ir

چکیده:

پژوهش حاضر با هدف تبیین اخلاق و ملکات نفس از دیدگاه ملاصدرا و ابن عربی بوده که با روش کیفی و تحلیل محتوا و استفاده از منابع کتابخانه ای رخ داده است. یافته های پژوهش حاکی است که اعمال و اخلاقیات انسانی موجب پیدایش ملکات شده و معرفت هر فرد نیز به قدر ظهور این ملکات در اوست. در این راستا مرتب بین ملکات حسنه و قبیحه یا به عبارتی دیگر ملک و شیطان درونی انسان نزاع بوده و انسانهای الهی هستند که ملکات حسنه آنها ظهور، سلطان و غلبه بر سایر ملکات ایشان یافته و شیطان درون ایشان مغلوب ملک درونی آنها گردد. از جمله یافته های دیگر اینکه اعمال و تکالیف شرعی علاوه بر پوسته ظاهری آن دارای باطن و اثر مستقیم بر نفس می باشد، که با گذر از آن پوسته می توان به مغز و باطن آن رسیده و ملکات قوی تری را در نفس ایجاد نمود. به موجب وصول به باطن اخلاقیات و عبادات می توان به صفات الهی مزین گردیده، به مقام انسان کامل رسید و خلیفه خدا در زمین گردید.

لغات کلیدی: اخلاق، ملکات، طاعات، انسان کامل، ملاصدرا، ابن عربی

۱. مقدمه:

بنمایید. (ابن عربی، ۱۴۰۵ق، ج ۸، باب ۶۹، ف ۱۹۷، صص ۱۶۲-۱۶۳)

با این وصف تمامی رفتار انسانی، ملکاتی اخلاقی را به جای می گذارد، لذا وقتی گفتارها همراه نیت های صادقانه تکرار شود، ملکات از آنها پدیدار می گردند و از ادامه این تکرار کیفیت های در نفس رسوب می کند و روح گوینده را صفا می دهد. صدور فضائل و خیرات از انسان نیز به سبب همین نیت های خالص و کیفیت های نوری آسان می گردد. زیرا این خیرات افاضات حق است که در اثر پیدایش آن ملکات صورت می پذیرد. پس میزان برتری هر عملی بر عمل دیگر، اندازه تأثیر آن در اصلاح نفس و تصفیه و نوربخشی آن بر قلب است و هر عملی که به صفای کامل قلب نزدیکتر باشد، از حالت سابق آن برتر می باشد، زیرا به مقصد اصلی و مطلب حقیقی نزدیکتر است. (شیرازی، بی تا، صص ۸۳-۸۷)

ابن عربی معتقد است: رجال الهی کسانی هستند که بر نفوس خود سلطنت دارند و اینها خود دو قسم می باشند. قسمی اهل اطلاق هستند که اینها محافظ و مشاهد عین حق بوده و دارای وسعت قلب می باشند و قسمی فهمیده اند که حق وراء آنهاست و حجابی بین آنها و حق حایل است و در واقع اینها حق را از وراء حجاب می نگرند. به این طریق اوامرو نواهی او را اطاعت می کنند تا اینکه پس از مرگ حق را بعینه ملاقات می نمایند. (ابن عربی، ۱۴۰۵ق، ج ۳، باب ۳۵۱، ص ۲۲۸)

مبدأ پیدایش احوال نیکو در انسان، کارهای خیری است که از وی سر می زند، همچنان که سرچشمه صفات نکوهیده نیز کارهای زشت اوست. پس هر نیکی یا زشتی ای که از انسان سر می زند، اعم از گفتار، کردار یا اندیشه، همه در احوال قلب اثر می گذارد. «فمن يعمل مثقال ذره خیرا یره و من يعمل مثقال ذره شرأ یره^۱» (الزلزله/۷-۸)، (شیرازی، بی تا، صص ۸۳-۸۷) با رسوخ اخلاق و ملکات فاضله در نفس موجب، تصفیه روح و قلب حقیقی شده و در پاکسازی آن از آلودگی های دنیائی مؤثر می افتد. اگر قلب پاک گردد و صفا یابد حقیقت آن نیز بر فرد واضح می گردد.

از نظر ابن عربی هرکس به میزان علم و معرفت خویش می تواند شاهد حق باشد. (ابن عربی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۰، باب ۷۲، ف ۲۵۶، ص ۲۶۳) در این مسیر جمیع خیرات، برای نفوس صدقات محسوب می شود و فرقی بین خیرات حسی و معنوی در این امر نمی باشد. پس بر مؤمن لازم است که اوقات خود را وقف امور خیر بنماید. بنابر اینکه اولین محتاج به صدقات خود نفس انسان است، در جمیع صدقات و خیراتی که انسان انجام می دهد، مصاب اولی و واقعی نفس خود اوست، اگرچه به خویشان و ارحام خویش کمک

^۱ پس هرکس هموزن ذره ای کار خیر انجام داده باشد آن را



ابن عربی معتقد است: اولین چیزی که بعد از طی مسیر بر انسان مکشوف می‌شود، این است که خدا خالق هر چیزی و کل مخلوقات عنایت الهی هستند و هیچ حرکت‌ظاهری و باطنی نفس و هیچ نیت و عمل خیری نیست جز اینکه به عنایت خدا حاصل می‌شود. اگر انسان این گونه توجه نمود، توبه برای او حاصل می‌گردد زیرا می‌فهمد که خودش هیچ کاره بوده و همه کاره خداست. البته توبه در صورتی لازم است که حجاب برای انسان ایجاد گردد و این امور را به خود نسبت دهد. و لذا با کشف حجاب توبه نیز حاصل شده است، همانطور که در آخرت کشف حجاب شده و دیگر توبه معنی ندارد. (ابن عربی، ۱۴۰۵ق، ج ۸، باب ۷۰، ف ۵۳۶-۵۳۸، صص ۳۶۷-۳۶۸)

۲. جایگاه انسان (نزاع بین شیطان و ملک):

انسان به حسب اصل فطرت و خلقت اولیاهش نورانی یا ظلمانی است. اگر نورانی بود مصداق این آیه است: «... یخرجهم من الظلمات الی النور...» (البقره / ۲۵۷) و به حسب واقع و اصل فطرت خود در ظلمت نمی‌ماند. مؤمنین و کسانی که ولی خود را خدا گرفته‌اند از این قبیلند. و اگر ظلمانی بود مصداق این آیه است: «... یخرجونهم من النور الی الظلمات...» (البقره / ۲۵۷) که اینها ولایت شیطان و جنود او را پذیرفته و در ظلمت محبوس هستند.

انسان چون مرکب از دو عالم امر و خلق است، دارای دو فطرت نیز می‌باشد. یکی فطرت روحانی که از عالم امر و ملکوت اعلی است و دیگری فطرت ظلمانی که از عالم خلق و سفلی است. هرکدام از این دو بعد با هم نزاع داشته و سعی دارند انسان را به سوی خود سوق دهند. قصد روح و میل و رغبت آن به عالم خودش، یعنی جوار قرب پروردگار و مصاحبت با مقدسان است و میل نفس و قصد آن به عالم خودش، یعنی اسفل‌السافلین و غایت بعد از حق است. بین نفس و روح مرتب تجاذب و تنازع وجود دارد و هرکدام سعی در تسخیر صاحب خود و استخدام او را دارند. (واعظی، ۱۳۸۵)

برای هر کدام از نفس و روح، اولیاء و جنود و یاورانی هست، یاور روح، خدا و احزاب ملائک و معارف و اخلاق حسنه و قوای روحانی است. و یاور نفس، طاغوت و جنود او از جهالات و صفات مذموم و قوای نفسانی است.

محل محاربه بین این دو، قلب انسانی است. تا اینکه نهایتاً هر کدام پیروز شوند، قلب به روی آن‌گشوده می‌شود، اگر غلبه با حزب الله بود، خدا مولای فرد شده و او را از ظلمات به نور می‌کشاند و به جنت‌سوق می‌دهد. و اگر غلبه با حزب شیطان بود، اسباب معصیت برای او مهیا شده و به ظلمت و دوزخ کشیده می‌شود. (شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۴، صص ۲۵۱-۲۵۲)

ملاک برتری اعمال و گفتار و کردار نفسانی و بدنی نیز از همین نکته روشن می‌شود که بخشی از امور در صفای قلب نسبت به بعضی دیگر شدیدتر می‌باشند و هر عملی دارای یکی از دو اثر است. یا حالتی برای قلب پیش می‌آورد که مانع از مکاشفه بوده و موجب ظلمت آن می‌شود و آن را به سوی زنگارهای دنیوی و شهواتی آن می‌کشاند و محجوب از رحمت حق و محروم از نعمتهای اخروی می‌گرداند. یا اینکه قلب را به حالت آمادگی برای مکاشفات حقه رسانده و موجب صفاء و تجرد آن از وابستگی‌های شهوی و غضبی می‌گردد. اعمال بخش اول را «گناه» و اعمال بخش دوم را «طاعت» نامند و همچنانکه اثر گناهان در ظلمت قلب و قساوت آن مختلف است و بعضی بزرگتر از بعضی دیگر بوده، طاعتها نیز در روشنی بخشی قلب و پاک سازی آن اثرات گوناگون دارند که بعضی شدیدتر از بعضی دیگر می‌باشند. (شیرازی، بی تا، صص ۸۳-۸۷) در این خصوص ابن عربی معتقد است: ارواح به موجب نفوس ظهور می‌یابند و به همین دلیل روحها مختلف می‌شوند و روح طیب برای جسد طیب و روح خبیث برای جسد خبیث می‌باشد. همه اینها به سبب غلبه طبیعتها بر اجسام و نفوس آنهاست. پس صحت و سلامت روح به مکارم اخلاق است، اخلاق و رفتاری که توسط همین بدن عنصری کسب شده باشد، کما اینکه مرض و فساد آن نیز به سبب فعالیت‌های همین بدن عنصری است. (ابن عربی، ۱۴۰۵ق، ج ۴، باب ۵۲، ف ۳۲۷-۳۲۸، صص ۲۴۳-۲۴۴)

در اینجا است که سر عبادات در تکامل نفوس تا اندازه‌ای روشن می‌گردد. به عنوان مثال سر نماز در تکمیل نفس این است که خشوع جوارح و خضوع بدن بعد از تنظیف و طهارت آن است. اگر کسی ذکر خدا را با زبان و حواس خود بگوید و به یاد ملکوت و آخرت او بوده و تشبه به مقدسان یابد موجب عروج قلب و روح او به سوی حضرت الهی و اقبال به حق و فیض گیری از عالم انوار و تلقی معارف و اسرار و استمداد از ملکوت سماوات می‌گردد. البته در تنظیف و تزئین، قصد قربت و صدق نیت و اذکار شرط است، لذا رکوع نماز در حکم تمکین نفس در مقابل خداست و سجود و پیشانی بر خاک نهادن در حکم زایل کردن صفت غضب و توابع آن است. همچنین روزه، قوه شهوت را کنترل می‌کند، حج تمسک روی به حضرت حق و توجه از بیت نفس به بیت الله و کعبه مقصود است، زکات، صرف توجه نفس از دنیا به آخرت است، جهاد، دفع دشمنان خدا و متوجه کردن نفس است به اینکه جان و مال و اهل و ولد را در راه خدا صرف کند و روح را از دنیا منقطع و متوجه عقبی نماید. (شیرازی، ۱۳۶۰، صص ۳۶۸-۳۷۰) همینطور است در سایر طاعات که به موجب این افعال آثاری در قلبها و نفوس حال می‌شود که این آثار به منزله نقشها و کتابها بر صحایف آنهاست. (شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۹، صص ۲۹۰-۲۹۱)

۲ ... (خدا) آنها را از ظلمات به سوی نور بیرون می‌برد...

۳ ... (طاغوتها) آنها را از نور به سوی ظلمتها بیرون می‌برند...



۳ - آیینی درست مقابل آن چیزی که باید آن را نشان دهد قرار ندارد، مثلاً شیء پست آیینی واقع شده باشد.

۴ - میان آیینی و شیء مرئی چیزی حائل شده و پرده‌ای مانع ظهور است.

۵ - جهت مرئی را نمی‌دانیم تا آیینی را مقابل آن جهت قرار دهیم. در نفس انسانی نیز تمامی پنج مورد فوق جاری است و در صورتی می‌تواند منعکس‌کننده حقایق باشد که از مفاسد فوق تطهیر شود. لذا اگر آمادگی تجلی حق و حقیقت را ندارد یکی از جهات خمسه مذکور در مورد آن صادق است.

۱ - ممکن است هنوز نفس ناقص باشد، مثل نفوس کودکان و ابلهان، که هنوز نفس آنها کیفیت کامل خود را اخذ نکرده و از قوه به فعل نرسیده است، زیرا ریاضتهای علمی، فکری، دینی و عقلی را هنوز انجام نداده است.

۲ - گاهی قلب چرکین و زنگار گرفته است و کدورت گناهان و ازدیاد شهوات و خطایا مانع صفا و جلای آن گشته و مانع ظهور حق می‌شود. همانطور که خداوند می‌فرماید: «کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون»^۴ (المطففین/۱۴)

از نظر ابن عربی این نکته، همان بیمار شدن نفس است. در انسان سه نوع بیماری و مرض وجود دارد که عبارتند از: مرضهای بدنی، نفسی و عقلی. بیماریهای بدنی همان است که اطباء جسمانی درصد رفع آن هستند و بیماریهای نفسانی، اشتغالات انسانی به امورات غیر الهی را گویند. و امراض عقلانی، شبهات گمراه‌کننده در دل انسانهاست. دو قسم اول به ایمان فرد ضرری نمی‌رساند، ولی امراض عقلانی، حایل بین فرد وایمان او به خدا می‌شوند. صاحب نفس مریض، مؤمن است و حق را می‌خواند و این اشتغالات او می‌تواند با ایمانش جمع شود، ولی امراض عقلی مضر برای ایمان بوده و حایل بین فرد و صحت ایمان او به حق می‌شود. (ابن عربی، الفتوحات ۱۴۰۵ق، ج ۷، باب ۶۹، ف ۱۷۴-۱۷۸، صص ۱۶۱-۱۶۳)

۳ - گاهی قلب در جهت حقیقی قرار ندارد و منحرف شده است. در اینجا قلب صاف است ولی طالب حق نیست. زیرا به سوی مطلوب هدایت نشده و تمامی توانهای خود را برای طاعتهای بدنی و اسباب زندگی به کار گرفته است، و در حق تأمل نمی‌کند، لذا چیزی از حقایق برای او منکشف نمی‌شود.

۴ - گاهی قلب را حجاب فرا گرفته است، و این حجاب می‌تواند علم، بحث کلامی، ارتقاء مقام و یا خود نفس و امثال اینها باشد و بدین ترتیب اگر چه ممکن است انسان شهوات را کنترل یا سرکوب کند ولی به دلیل تقلید یا تأمل و توجه به قدرت علم و سایر صفات و

خداوند انبیاء(ع) را با صفت رحمت خود مبعوث نمود تا نفوس را از اوصاف ظلمانی تزکیه کنند و به اوصاف و انوار ارواح تخلیه نمایند تا به جوار رحمت او و ملکوت قریب در زمره ارواح مطهره برسند. و شیطان را برانگیخت تا با صفت عزت و کبریاء و قهر خود ارواح را از نور روحانی به ظلمات و صفات نفسانی سوق دهد. و در این میان انسان با تمایل به هر طرف می‌تواند جزء اعوان همان گروه باشد. (شیرازی، ۱۳۶۶، صص ۲۶۸-۲۶۹)

ابن عربی در این خصوص معتقد است: نفس ذاتا قابلیت فجور و تقوی هر دو را دارد. هوی و عقل هر دو حاکم بر نفس هستند. عقل، نفس را دعوت به نجات می‌کند و هوی آن را به سوی نارمی‌کشاند و نفس هر کدام را اجابت کند مستحق جزاء یا پاداش از همان سنخ می‌شود. (ابن عربی، ۱۴۰۵ق، ج ۹، باب ۷۱، ف ۲۴۰، صص ۲۱۸-۲۱۹)

پس دو بعدی بودن نفس و اینکه برای هر بعد احوال و انصار مناسب آن در فجور و تقوی وجود دارد لطیفه‌ای است ربانی که ابن عربی و ملاصدرا با الهام‌گیری از آیات قرآن کریم معتقد به آن بوده و محل منازعه بین این دو بعد را قلب انسانی می‌دانند.

۳. عوامل بازدارنده نفس در وصول به کمال:

برای شناخت عوامل بازدارنده نفس در امر وصول به کمال، توجه به چند نکته لازم است:

نکته اول: ذات انسانی به گونه‌ای است که از دو، نورانی به نام «نفس» و ظلمانی به نام «جسد» ساخته شده است. نفس، ذاتا زنده و کارگر است و جسد مرده و نادان و ناقص است.

نکته دوم: حصول کمال برای انسان و برتری گوهر آن بر دیگران وابسته به ذات و معرفت اوست.

نکته سوم: دانشی که مایه کمال و برتری است و انسان را تا حد ملایک مقرب بالا می‌برد آن است که به کار آخرت آید. یعنی همان دانشی که علماء آخرت مشغول به آنند. شناخت خدا، صفات و افعال او، کتب پیامبران، معرفت معاد، معرفت نفس و چگونگی ترقی آن را شامل می‌شود و خلاصه هر نوع علمی است که انسان را از بعد جسمانی به کمال روحانی برساند.

نکته چهارم: چنین علمی جز از راه ریاضتها و مجاهدتهای شرعی و علمی به دست نمی‌آید و نیز همه کس یارای دستیابی به این نوع علم را ندارند، زیرا که نفس همانند آیینی‌های است که صور معلومات و معارف در آن منعکس می‌شود. ولی گاهی آیینی به یکی از پنج علت زیر نمی‌تواند به درستی تصاویر رامنکس کند:

۱ - هنوز آیینی کاملاً ساخته و آماده نشده و مواد تشکیل دهنده آن کامل نیست.

۲ - آیینی کامل است ولی زنگار و چرک و غبار روی آن را گرفته است.

^۴ چنین نیست که آنها می‌پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر

دل‌هایشان نشست است



همانند نسبت آیین به مبصرات است. همان‌گونه که قبلاً ذکر شد. البته گاهی موانعی بین رایی و مرئی حاصل می‌گردد و ممانعت از درک معقولات می‌نماید و الا هرنفسی به حسب ذات و فطرت خود صلاحیت درک حقایق و اشیاء را دارد. همانطور که روایت نبوی(ص) نیز اشاره به همین مطلب دارد. «لولا ان الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی ملکوت السماء» (شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۹، صص ۱۳۶-۱۴۰)

از منظر ابن عربی حق آنقدر به عبد نزدیک است که عین اعضاء و جوارح و قوای اوست و بنده نیز عبارت از همین اعضاء و جوارح و قواست و لذا در حقیقت بنده، حق مشهود و تجلی حق است. (ابن عربی، ۱۳۷۰، فص هودی، ص ۱۰۸)

با توجه به مطالب مذکور، نفس ذاتا مستعد پذیرش کمالات است و اگر موانع کنار رود ملک و ملکوت به شکل حقیقی آن در انسان متجلی می‌شود و خود را در بهشتی می‌بیند که عرض آن آسمان وزمین و بلکه بیشتر از اینهاست و آنچه که برای قلب تجلی می‌کند همان حقیقت جنت است، جنتی به وسعت معرفت انسان، یعنی به اندازه‌ای که صفات، ذات و افعال حق بر او تجلی کرده باشد.

هر چه نفس صفای بیشتری یابد، انوار ایمان و معرفت به خدا، افعال و کتب و رسل و روز آخرت نیز برای او بیشتر می‌شود و جنت و سعادت او نیز فزونی می‌یابد. همانطور که آیه شریفه نیز دلالت دارد: «افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه...» (الزمر/۲۲) شرح صدر، غایت حکمت عملی است. و نور غایت حکمت نظری می‌باشد و حکیم الهی جامع هر دوی اینها و مؤمن حقیقی و صاحب فوز عظیم و سعادت واقعی است. (شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۹، صص ۱۳۶-۱۴۰) لازم به ذکر است که مؤمن از جهت ایمانش محلی از آتش ندارد و اگر عذابی هم بر او وارد شود به سبب بعد دیگر اوست، پس می‌توان گفت انسانی که گناه انجام می‌دهد، در حین گناه دیگر مؤمن نیست، زیرا در محل ایمان او گناه و فساد وارد نمی‌گردد چون معصیت و ایمان با هم قابل جمع نیستند. پس اگر مؤمنی عذابی دهد، از حیث بی‌ایمانی اوست زیرا که ایمان عین طهارت باطنی است و نمی‌توان تصور خلاف آن را نمود، یعنی قلب کسی در عین سرشار از ایمان بودن، آکنده به گناه و معصیت نمی‌شود، کما اینکه در طهارت ظاهری هم نمی‌شود عضوی هم نجس و هم پاک باشد. (ابن عربی، ۱۴۰۵، ج ۵، باب ۶۸، ف ۱۷۵-۱۸۰، صص ۱۶۷-۱۷۰)

نتیجه اینکه گاهی روح از فطرت اصلی خود خارج می‌شود و اگر چه ذاتا مستعد حق و سلوک در راه او بوده ولی منقلب گردیده و از عالم قدس و جبروت و خیر و رحمت حق و سعادت ابدی او به

۶ اگر شیاطین قلوب بنی‌آدم را احاطه نکرده بودند، هر آینه حقایق و ملکوت آسمان را می‌دیدند

۷ آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای اسلام گشاده است و بر فراز مرکبی از نور الهی قرار گرفته (همچون کوردلان گمراه) است؟ ...

افعال خود، حجابی بین او و خالق ایجاد شده‌موانع رؤیت ذات و صفات و افعال حق می‌شود.

۵ - گاهی قلب آماده است ولی جهت ندارد و نمی‌داند به کدام جهت متوجه شود تا رؤیت کمال نماید. لذا فرد در این مسیر باید متوجه دانشهای فطری خود گردد تا جهت را یافته و هدایت شود و علوم اکتسابی برای او جهتی را نخواهد داشت. پس هم آگاهی به اصول علم و هم آگاهی به چگونگی امتزاج بکارگیری علم می‌تواند جهت نما برای کسب معارف الهی باشد.

آنچه ذکر شد عوامل بازدارنده نفس در امر وصول به کمال بود و الا هر نفسی بالفطره صلاحیت معرفت حقایق را دارد، زیرا که قلب موجودی نورانی و ملکوتی و گرانقدر می‌باشد و خداوند آن را لایق امانت خویش دانسته است همانطور که در قرآن می‌فرماید: «انا عرضنا الامانه علی السماوات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان ...» (الاحزاب / ۷۲)

در نتیجه به موجب دانش و معرفت، انسان افضل بر دیگران می‌گردد و سعادت کبری یافته و به فرقان بین حق و باطل نایل می‌شود. نفس هنگامی به این معرفت راه می‌یابد که گوهرش پاک و از اعمال زشت مبری و دارای گرایش صحیح باشد. و الا به کسب حقایق نمی‌رسد، و تنها به یک سری صورتهای کاذب که همانند اضغاث احلام می‌باشند واصل می‌شود. پس برای طهارت نفس استاد عرفان لازم است که انسان را در مسیر عرفان نظری و عملی صحیح جهت دهد و چنین استاد و سالکی را کم می‌توان یافت. به همین دلیل صاحبان معارف نیز کم هستند. (شیرازی، بی تا، صص ۳۵-۴۶)، (شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۹، صص ۱۳۶-۱۴۰) بر این اساس اگر قلب بنده عارف استعداد تجلی حق را بیابد، به شهود حق نایل شده و حجاب بین او و حق کنار می‌رود و حق را به صورت اعتقاد خود مشاهده می‌نماید و لذا دیگر غیر حق را نمی‌بیند. (ابن عربی، ۱۳۷۰، فص شعبی، ص ۱۲۱)

(پس بر اهل حقیقت روشن است که هر شهوت یا خطایی به همان اندازه انسان را از کمال باز داشته واز اتصال علمی به مبدأ فعال مانع می‌شود. و به همین دلیل نمی‌توان در عین سرگرمی به لذات دنیوی عالم‌رانی بود، ولو آن لذت دنیوی علم، یا اعمال و شطحیات بعضی صوفیه باشد. (شیرازی، بی تا، صص ۳۵-۴۶)، (شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۹، صص ۱۳۶-۱۴۰)

در انسان قوه‌ای وجود دارد که محل علوم و معارف است. این قوه همان امر لطیفی است که مدبر جمیع اعضاء و جوارح و استخدام کننده جمیع مشاعر و قواست. این امر لطیف به حسب ذات خود قابل همه معارف و علوم می‌باشد، زیرا نسبت آن به صورتهای علمیه

۵ ما امانت(تعهد، تکلیف و ولایت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سر برتافتند و از آن هراسیدند،



عن ذکری فان له معیشه ضنکا و نحشره يوم القيامة اعمی، قال رب لم حشرتنی اعمی و قد كنت بصیراً^{۱۰}». (طه/۱۲۴-۱۲۵) و خداوند خطاب به اینها می‌فرماید: «ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لایؤمنون^{۱۱}». (البقره/۶)

درهای قلب و عقل این گروه که محل شعور الهی و الهام ربانی است بسته شده است و بر حواس اینها یعنی سمع، بصر، و دیگر راههای فراگیری آنان قفل زده شده است. «و لقد ذر أنا لجهنم کثیرا من الجن والانس لهم قلوب لایفقهون بها و لهم اعین لایبصرون بها، و لهم اذان لایسمعون بها، اولئک کالانعام بل هم اضل، اولئک هم الغافلون^{۱۲}». (الاعراف/۱۷۹)

بر این اساس شقاوت اخروی، یا به سبب فرو رفتن در بدن و مقهوریت از آن است که به واسطه پیروی از شهوت و غضب ایجاد می‌شود و در این حالت محرومیت از درک نعمتهای اخروی و عذاب سنگین را به دنبال دارد و یا به دلیل نحوه ادراکات عقل است که دردی دیرعلاج و مرضی دردناک می‌باشد. یعنی در عین توان‌اندیشیدن، در مسیر غلط افتاده و به ملکه اعوجاج رسیده است. در این صورت از درک لذت حقیقی محروم شده و حتی انبیاء الهی نیز نمی‌توانند او را اصلاح کنند. این نوع دوم از شقاوت اخروی حقیقی بوده و شدیدترین انواع شقاوتهاست. (شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۹، صص ۱۳۱-۱۳۶) از نظر ابن عربی اصحاب کشف و شهود شکایت اعضاء و جوارح را نزد خدا می‌فهمند و پی می‌برند که اینها از دست نفس خبیث که به موجب القانات شیطانی آنها رامکره به افعال سیئه نموده است، گلاویه دارند. همینطور آنها می‌فهمند که خود نفس ناطقه نیز از حیث نوری بودنش، از دست نفس حیوانی که محل القاء شیطان واقع شده است، گلاویه دارد، زیرا شیطان در قوای ظاهری و باطنی او تصرف نموده و گمراهش کرده است. البته عوام مردم از شنیدن این شکایات عاجز می‌باشند، همانطور که قرآن کریم می‌فرماید: «صم، بکم عمی فهم لایرجعون^{۱۳}». (البقره/۱۸)، (ابن عربی، ۱۴۰۵، ج ۸، باب ۷۰، صص ۵۵۹-۵۵۸، صص ۳۸۲-۳۸۳) نتیجه اینکه شقاوت برای نفس به سه نوع متصور است.

۱۰ و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی (سخت و) تاریکی خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا محسوس می‌کنیم، می‌گوید: پروردگارا چرا نابینا محسوسم کردی؟ من که بینا بودم
۱۱ کسانی که کافر شدند، برای آنها تفاوت نمی‌کند که آنها را (از عذاب الهی) بترسانی یا نترسانی، ایمان نخواهند آورد.
۱۲ به یقین گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دل‌هایی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند) و نمی‌فهمند، و چشم‌هایی دارند که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند، آنها همچون چهارپایانند، بلکه گمراهتر، اینان همان غافلانند.
۱۳ (آنها) کران، گنگها و کورانند و لذا (از راه خطا) باز نمی‌گردند.

سوی اعمال شهوی و غضبی و منازعه بین این دو برگشته است تا جایی که مصداق آیه کریمه: «ان شرّ الدواب عندالله الصم البکم الذین لایعقلون^{۱۴}». (الانفال/۲۲) شده و در گروه بهائم و درندگان و شیاطین واقع می‌شود، همانطور که آیه کریمه اشاره دارد: «قل هل انبئکم بشر من ذلك مثنوبه عندالله من لعنه الله و غضب علیه و جعل منهم القردة و الخنازیر و عبد الطاغوت، اولئک شر مکانا و اضل عن سواء السبیل^{۱۵}». (المائده/۶۰) (شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۴، صص ۲۷۷-۲۷۹) با این وصف انسان از حیث انسانیت خود مستحق مذمت نیست و صاحب فعل مذموم هم نمی‌شود. پس اگر مذمومی از او صادر شود، این فعل عین او نبوده بلکه عارض بر اوست، چون فعل او الهی است. (ابن عربی، ۱۳۷۰، فص یونسی، ص ۱۶۸) لذا سلامت یا بیماری قلب در نظر ابن عربی و ملاصدرا دو رکن اصلی در وصول یا عدم وصول به کمال بوده و قلب در حکم آئینه‌ای است که در صورت سلامت آن رائی و مرئی یکی می‌شود و در صورت بیماری بین اینها فصل و جدایی حاصل می‌گردد.

۴. سعادت و شقاوت حقیقی:

در این قسمت حول دو محور اصلی بحث می‌شود، یکی شقاوت حقیقی و دیگری سعادت حقیقی.
الف) هر نفسی به شقاوت حقیقی نمی‌رسد. مثلا نفوس افراد کند ذهن و کم همت که نه در بعد عقل عملی دارای همت بلند هستند و نه در بعد عقل نظری، اینها اگر شقاوتی هم پیداکنند، به شکل متوسط آن است، همینطور در نفوس حیوانات، عوام، بچه‌ها و امثال اینها نیز چنین است. (شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۹، صص ۱۳۱-۱۳۶) پس سعادت حقیقی در ایمان به خدا و آنچه نبی از طرف او آورده است، و شقاوت حقیقی عدول از طریق سعادت می‌باشد. (ابن عربی، ۱۴۰۵، ج ۳، باب ۳۳، ف ۲۶۱، ص ۲۹۵)
نفوسی که مستعد پذیرش نور معرفت بوده و از آن منحرف شده‌اند و قلوبشان را با رنگ رذیلتها و معاصی و اعمال حیوانی و حیل‌های شیطانی محجوب نموده‌اند و این صفات و ملکات در آنها راسخ شده و به سفسطه و جدل و جهل و خیالات باطل روی آورده و غرق در دنیا و شهوات آن شده و دعوت حق را نپذیرفته‌اند، اینها در واقع به شقاوت حقیقی نائل گردیده و مصداق آیه کریمه‌اند: «و من اعرض

۸ بدترین جنبدگان نزد خدا افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی‌کنند.

۹ بگو آیا شما را از کسانی که موقعیت و پاداششان نزد خدا بدتر از این است با خبر کنیم؟ کسانی که خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته و مورد خشم قرار داده (مسخ کرده) و از آنها، میمونها و خوکهایی قرار داده و پرستش بت کرده‌اند، موقعیت و محل آنها بدتر است و از راه SID.ir گمراه ترند.



ایمان چون به معنی قبول حق است، موجب ازدیاد معرفت و وصول به لذت حقیقی می‌گردد. (ابن عربی، ۱۴۰۵، ج ۵، باب ۶۸، ف ۳۵۳-۳۵۴، صص ۲۹۰-۲۹۱) بنابراین، سعادت هر قوه‌ای در نیل به آن چیزی است که مقتضی ذاتش می‌باشد. مثلاً کمال شهوت در وصول به مطلوب خود بوده و کمال غضب در غلبه و انتقام است و کمال وهم در امید و آرزو می‌باشد و کمال ذائقه در چشیدن ملامیهای طبع و کمال شامه در بوئیدنیهای خوب و کمال سامعه در اصوات نیکوست. همینطور لذت خیال در تصور زیباییها و سعادت و لذت نفس در وصول به عقلیات صرف و صورتهای الهی است. همانطور که لذت و سعادت نفس در هنگام اتصال به این بدن دنیائی، حصول عدالت و انجام افعال عبادی و اخلاقی نیکوست. (شیرازی، ۱۳۶۸ ش، ج ۹، صص ۱۲۵-۱۳۱)

نفس انسانی دارای دو وجهه است. جهتی به سوی خدا و خدایی‌شدن و جهتی از خلق بودن را داراست. اصل نفس عزت دارد و جاهایی هم که امر به تطهیر نفس شده است، طهارت نفس از جنبه خلقی آن می‌باشد. بنابراین اگر نفس از جنبه عزت خود منصرف شد، ذلیل می‌گردد و باید آن را از این جنبه خلقی ذلیل نمود و به سوی جهت اصلی آن تطهیر کرد تا بعد الهی آن محفوظ بماند. (ابن عربی، ۱۴۰۵، ج ۵، باب ۶۸، ف ۵۴۴-۵۴۵، صص ۴۴۱-۴۴۲) بنابراین سعادت حقیقی نفس در حاکمیت بر بدن است و نه محکوم آن بودن. به دنبال این حاکمیت است که علم به حقایق اشیاء و صور معقولات حاصل شده و به لذت حقیقی دست می‌یابد چون در این صورت به عقل فعال و مطلوب حقیقی آن نایل گردیده است. علت اینکه غالب انسانها به این لذت نمی‌رسند نیز اشتغال آنها به بدنشان است، زیرا با کسب علومی که از طریق مادیات به دست آوردند، غرق در بدن خود شده و تنها واردات حسی را می‌فهمند و از درک واردات عقلی عاجزند و به سبب همین حجب مادی است که از ادراکات عقلی محجوب می‌باشند و تا این حجب کنار نرود، درک لذات حقیقی میسر نمی‌باشد. (شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۹، صص ۱۲۵-۱۳۱) پس در آخرت سعادت‌مندان به نعمتهایی متنعم می‌شوند که در دنیا اشیاء از آن بهره‌مند بوده‌اند. به عبارت دیگر سعید در آخرت متصف به اموری است که شقی در دنیا متصف به آنها بود، از قبیل ثروت، ملک، سلطان و امثال اینها و این دو گروه در آخرت جایشان عوض می‌شود. (ابن عربی، ۱۴۰۵، ج ۷، باب ۶۹، ف ۵۰۲-۵۰۴، صص ۳۷۲-۳۷۳)

البته قطع تعلق از بدن به معنی نفی ادراک صور نیست، کما اینکه در خواب هم در عین تعطیل بودن کاربرد بعضی از قوی و محسوسات، باز صورتهایی برای نفس حاصل است و در بهشت هم صورت محسوسات وجود دارد ولی با خواص بهشتی آن است. لذا بهجت و سرور نیز تابع مشاهدات فرد است. هر چه مشاهده ضعیف‌تر، بهجت و سرور نیز خفیف‌تر و هر چه مشاهدات شدیدتر

نوع اول: به حسب نقصان غریزه از درک مراتب عالیه است. این نوع، از قبیل اعدام است. مثل مرگ برای بدن، این موارد بدون شعور به آنچه موجب الم شده است می‌باشد.

نوع دوم: به حسب غلبه هیات بدنی به سبب ارتکاب معاصی حسی مانند: فسق، ظلم و امثال آن است. این نوع همراه با ادراک امر مؤلم می‌باشد. مانند: درد شدیدی که در عضوی باشد.

نوع سوم: به حسب انکار حق با آراء باطله و انکار عقاید با سفسطه، جدل، تقلید، شهرت طلبی، و امثال اینها است که به موجب این امور توهم حاصل می‌شود و لذا به کمال حقیقی واصل نمی‌شود.

این نوع از شقاوت، نقض ذاتی در اشعار به علوم و عدم کمال عقلی در دنیاست. در این نوع، فرد قصد کسب معارف را دارد ولی کوشش در کسب آنها ننموده است، زیرا قدرت هیولانی و مادی در او نفوذ کرده و مانع می‌شود و این نوع الم، اشد از انواع سابق است. شقاوت حقیقی نیز همین نوع سوم، یعنی جهل به اصول معارف است، جهل به معارفی که آنها موجب وصول به مطلوب حقیقی است. (شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۹، صص ۱۳۱-۱۳۶). (شیرازی، ۱۳۶۰، صص ۲۵۲-۲۵۴)

البته خداوند کریم، نیز در هر عالمی، مرتبه‌ای از سعادت و شقاوت را مطابق همان عالم قرار داده است و هرکدام از این دو نیز یا محسوس و یا معقول هستند. شقاوت محسوس، مخصوص آلام دنیوی و اخروی است و سعادت محسوس، مخصوص لذات دنیوی و اخروی است. البته در دنیا سعید و شقی ممزوج و مخلوط بوده و ظاهر نمی‌باشند ولی در آخرت این دو تمیز داده می‌شوند، «و امتازوا الیوم ایهاالمجرمون»^{۱۴} (بسی/۵۹) البته در خود دنیا نیز نزد اهل معرفت سعید و شقی از هم ممتاز می‌باشند. (ابن عربی، ۱۴۰۵، ج ۲، باب ۱۳، ف ۵۵۵، صص ۳۵۳-۳۵۴)

ب) سعادت حقیقی: نفس انسانی هنگامی به سعادت حقیقی نایل می‌شود که اعمال و افعال آن مطهر و بدون کدورت باشد. هنگامی که انسان کدورت‌های قلب را با تفکر و عبادت بزدايد، آيينه قلب او صیقل یافته و می‌تواند وجود حقیقی و ذات موجودات را درک نماید و به لذت حقیقی برسد. در این مرحله اگر به عقل بالفعل دست یافت و بی‌نیاز از حواس مادی شد اتصال کامل و دائمی به حق نصیب او می‌گردد، زیرا دیگر اشتغال به بدن ندارد و وسوسه‌های خیال نیز فرو ریخته و حجابها و موانع از جلوی چشم او کنار رفته و اتصال واقعی به مبدأ فعال رخ داده است. لذا فیض از ناحیه حق بر او افزوده می‌شود و نفس نیز مستعد پذیرش آن بوده و از قوه به فعل می‌رسد. (شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۹، صص ۱۲۵-۱۳۱)

بر اساس نظر ابن عربی: ایمان و حیات عین طهارت در مؤمن و حی است، زیرا به موجب حیات است که تسبیح حق تعالی گوید و به موجب ایمان است که قبول شرع بدون شک و تردید می‌نماید و

**۵. طاعات و معاصی عوامل مؤثر در نفس و قلب:**

خداوند متعال دو موجود از عالم خلقت را در قلوب انسانها مؤثر نموده است. یکی از آنها سعادت و خیر و دیگری شقاوت و شر می‌باشد. اولی ملک بوده و از نور الهی و رحمت او خلق شده است و دیگری شیطان بوده و از نار الهی و غضب او به وجود آمده است. قلب حقیقی انسان که همان جوهر نطقی است، همانند آیینیه مجلای مداوم و مرتب صورتهاست، خواه این صورتها ظاهری و حسی یا مانند خیال، شهوت، غضب، اخلاق و امثال اینها باطنی و معنوی باشد. هر گاه انسان با حواس یا باطن خود چیزی را درک کند، در قلب او اثر می‌گذارد بر این اساس، شیطان و ملک دو امر مؤثر در قلب انسان می‌باشند که افکار و اعمال مطابق شأن فرد را در قلب او جایگزین می‌نمایند. (شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۵، صص ۲۲۰-۲۲۱) در این خصوص ابن عربی معتقد است: اگر انسان در نفس خود امری را حادث کند، مثلاً نیت کند فعل خیری را انجام دهد و یا خلقی کریمه را در خود ایجاد کند، همین امر موجب رویش مکارم اخلاق در فرد شده و سبب قرب او به حق می‌گردد. (ابن عربی، ۱۴۰۵، ج ۸، باب ۷۰، ف ۴۹۴، ص ۳۴۰) با این تعبیر می‌توان گفت: برای قلب انسان که همان نفس ناطقه و مثال عرش الهی است، دو باب مفتوح است، بابتی به عالم ملکوت و لوح محفوظ و منشأ ملائک علمی و عملی و بابتی به قوای مدرکه و محرکه.

خداوند متعال سه نوع خلق دارد. نوع اول، عالم عقول و ملائک روحانی بوده که عقل محض و بدون شهوت است. نوع دوم، عالم نفوس انسانی بوده که حد وسط بین عقل و ماده بوده لذا دارای شهوت و عقل شد. نوع سوم، عالم ماده بوده که شهوت محض و بدون عقل است. خلق انسانی نیز بر همین اساس به سه دسته تقسیم می‌شود. گروهی مستغرق در معرفت الهی و ملکوت او بود و باب ملکوت بروی آنها باز است. گروه دوم، حد مشترک بین عالم عقول و ماده هستند که گاهی با حق و گاهی با خلق می‌باشند. این گروه اگر به خلق باز گردند، یکی از آنها شده و خدا را فراموش می‌کنند و اگر به رب مشغول شوند، الهی شده و گوئی خلق را نمی‌شناسند. گروه سوم، فرو رفته در شهوات و محبوس در زندان دنیا هستند که باب دوزخ و شیطان بروی آنها باز شده و تحت تأثیر آن واقع گردیده‌اند. آنچه ذکر شد معنی عوامل مؤثر در قلب و نفس ناطقه انسانی می‌باشد. (شیرازی، ۱۳۶۰، صص ۳۵۵-۳۵۶) بنابر این به موجب آیه کریمه: «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون...»^{۱۶} (آل عمران/۹۲) انسان باید نفس خود که محبوبترین موجودات نزد اوست را در راه خدا فنا کرده و انفاق نماید تا به مقام «بر» رسیده و مستحق جنت گردد. نفس انسانی در واقع به معنی هر چیز و همه

باشد سرور نیز شدیدتر خواهد بود. پس اگر نفس با ذکر خدا انس گرفت و از حیات دنیایی چشم پوشید و این ذکر در اوستوار شد، نفس به علوم و معارف به صورت کامل و حقیقی و یقینی عالم می‌شود و سعادت حقیقی ولدت تام برای او به ارمغان خواهد آمد. بنابراین معرفت در واقع بذر مشاهده است.

معرفی که برای انسان به سبب رسیدن به سعادت حقیقی میسر است، یکی علم به مبدأ اعلی از طریق کمال و تقرب است، یعنی انسان بداند که علم الهی فعلی است نه انفعالی، و او قادر بر همه مقدرات است بدون اینکه ذات او متغیر یا متکثر باشد. دیگری علم به عقول فعال و کلمات تامات الهی داشته و بداند که این عقول زوال ناپذیرند و همینطور ملائکه علمیه و عملیه و نفوس کلی را که همان کتب حقند بشناسد. دیگری اینکه ترتیب نظام از ابتدا تا انتهای را شناخته و بداند که عالم وجود در قوس نزولی از حضرت حق به عقل اول و عالم عقول و از آنجا به نفوس و سپس به طبایع و اجسام ترتیب یافته و در قوس صعودی از اجسام به نبات، حیوان و نهایتاً به عقل مستفاد و از آنجا به مبدأ اول باز می‌گردد. با علم به این معارف است که انسان به فوز عظیم نایل شده و از شقاوت دنیائی دور و به سعادت حقیقی نایل می‌شود. (شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۹، صص ۱۲۵-۱۳۱)، (شیرازی، ۱۳۶۰، صص ۲۴۹-۲۵۱)، (شیرازی، ۱۳۶۳، صص ۹۵۱-۹۵۴)، (شیرازی، ۱۳۵۴، صص ۳۶۰-۳۷۳).

نتیجه اینکه سعید آن است که مورد رضایت حق باشد و هر مرضی حق نیز محبوب موجودی است که از او راضی شده است. و لذا هر کاری که می‌کند در مسیر محبوبیت آن راضی از خویش است. پس سعید برای رضایت حق کار می‌کند و حق را دوست می‌دارد، چون حق از او راضی است و لذا انسان سعید هر فعلی انجام دهد، فعل رب است و هر چه از حق به وی رسد راضی است و حق نیز افعال و نیات او راضی می‌باشد. (ابن عربی، ۱۳۷۰، فص اسماعیلی، صص ۹۰-۹۱) در واقع عبد صالح و سعید به صورت حق ظهور می‌کند و با لسان حق صحبت می‌نماید، زیرا هر کس را که حق پذیرفت سمع و بصر و لسان و سایر اعضاء او به صورتی می‌شود که با آن می‌بیند، با آن می‌شنود و با آن سایر افعالش را انجام می‌دهد، و همه این افعال اگر چه به ظاهر صادر از عبد است ولی به تحقیق افعال حق است. (ابن عربی، ۱۳۷۰، فص عیسوی، ص ۱۴۶). (عبارت اشاره به حدیث معراجی نبی اکرم(ص) دارد: ۱۵: (کلینی، بی تا، ج ۴، صص ۵۴-۵۵))

۱۵ ... و ما یتقرب الی عبد من عبادی بشیء الی مما افترضت علیه و انه لیتقرب الی بالنافله حتی احبه فاذا احبته کنت اذا سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده



نمایان می‌شود، به واسطه این نور، حقایق ملکوت و پنهانیهای جبروت برای او آشکار و کشف می‌گردد و صورتهای عالم مثال را نمایان می‌کند، مشروط بر اینکه غبار طبیعت آن را آلوده نسازد. پس اگر نفس از درخواستهای بدنی و حسی و شهوت و غضب و حس و تخیل روی برگرداند و متوجه عالم ملکوت اعلی شود، نیکبختی و سعادت را می‌یابد و شگفتیهای آن عالم و آیات با عظمت الهی را مشاهده خواهد نمود. حال این روح اگر قدسی و دارای نیروی قوی باشد، آنچه مادون خود هست را نیز منور می‌کند، لذا در نهایت حس باطن هم که هست، این حس او را از حس ظاهر باز نمی‌دارد و مانند ارواح عوام ناتوان وضعیف نیست که با توجه به سویی از توجه به جهت دیگر غافل شود، پس روح قدسی کاری را از کار دیگر و نشأه‌ای را از نشأه دیگر باز نمی‌دارد و با توجه به افق اعلی و معارف آن از توجه به ظاهر اجسام و این عالم غافل نمی‌باشد. (شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۷، صص ۱۱۴-۱۱۷)

لازم به ذکر است که مراتب مردم در قبول واردات الهی مختلف می‌باشد ولی می‌توان آنها را در سه دسته می‌توان خلاصه نمود: دسته اول: کسانی که وارد الهی، قوی‌تر از قوه‌ای که در نفس آنهاست می‌باشد، لذا این وارد بر حال ایشان غلبه می‌یابد و تا هنگامی که این وارد هست دیگر تدبیر توسط نفس آنها رخ نمی‌دهد و همه تحت تدبیر همین وارد الهی است. در عرفان به این حالت، جنون گویند.

دسته دوم: گروهی هستند که واردات الهی برایشان مساوی قوت درونی آنهاست. این افراد تحت تأثیر احکام آن وارد نیستند ولی بر آن اشعار و وقوف دارند. اینها به ظاهر در بین مردم بوده و مانند آنها عمل می‌کنند ولی باطنشان متوجه امر دیگری است و برخلاف سایر مردم، از آن وارد الهی اخذ فیض می‌نمایند.

دسته سوم: گروهی هستند که قوت آنها اقوای از واردات قلبی بر آنهاست. این افراد نیز آنچه را از واردات بر ایشان القاء شود فهمیده، اخذ و قبول می‌نمایند. (ابن عربی، ۱۴۰۵، ج ۴، باب ۴۴، ف ۹۷-۱۰۱، صص ۹۲-۹۴)

۶. وصول به مقام انسان کامل:

با انجام طاعات و عبادات و رعایت اخلاقیات ممدوحه و ترک محرمات و اخلاقیات مذمومه انسان را به مقام انسان کامل می‌رساند. مقامی که جمیع مخلوقات خداوند اعم از حقیقت عرش و کرسی و غیر اینها نمونه‌ای در عالم او دارد. از منظر ابن عربی: عالم، انسان کبیر و مختصر آن انسان صغیر می‌باشد. خداوند صورت کل عالم را در انسان صغیر به ودیعت نهاده است و لذا انسان بر صورت حق می‌باشد. به موجب اعطا این جامعیت به انسان کامل، خداوند او را خلیفه خود قرار داد. آیه کریمه نیز مؤید همین مطلب است: «سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم...» (به زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانیشان به آنها نشان می‌دهیم ...

متعلقات انسان به مخلوقات است. لذا با انفاق نفس در راه خدا، انقطاع از هر چیزی حاصل شده و تقرب به حق عاید می‌گردد. (ابن عربی، ۱۴۰۵، ج ۸، باب ۷۰، ف ۵۵۲، ص ۳۷۸)

علاوه بر اینکه انسان در عین وحدت دارای حقیقت جمعی بوده و دارای مراتب متفاوت در تجرد و تجسم این عالم می‌باشد؛ همینطور مشتمل بر عقل، نفس و طبع می‌باشد و برای هر کدام از اینها لوازم و کمالاتی هست که انتهای کمال هر کدام ابتدای کمال دیگری بوده و نهایتا کمال عقل نیز در رسیدن به سکان حضرت الهی است. اگر انسان مراتب سه گانه را طی کند، باطن او به نور الهی منور شده و تجرد از دنیا می‌یابد. لذا هر صورتی که از عالم حس صعود کند و به عالم نفس برسد، هیئتی نفسانی می‌شود و بالعکس هر هیئتی نفسانی که نزول کند برای آن انفعال مناسب عالم حس پیدا می‌شود. هدف از وضع طاعات و قوانین الهی نیز استخدام شهادت برای عالم غیب و استخدام شهوات برای عقول و ارجاع جزء به کل و سوق دادن دنیا به آخرت و معقول گرداندن محسوسات می‌باشد. پس اگر انسان عدل را رعایت کرد، شهوت در خدمت عقل می‌شود و اگر جور و ستم را جاری ساخت عقل در خدمت شهوت می‌گردد بنابراین طلب آخرت اصل هر سعادت و حب دنیا رأس هر خطیئه است. (شیرازی، ۱۳۶۰، صص ۳۶۶-۳۶۸) عارف کامل آن است که هر معبودی را مجلای حق ببیند و بفهمد که در این مجلی مورد عبادت آن معبود غیرحقیقی نبوده بلکه حق است که مورد عبادت واقع می‌شود. پس معبود حقیقی خود حق است، خواه در صورت جمع و یا در صورت تفصیل باشد. (ابن عربی، ۱۳۷۰، فص هارونی، ص ۱۹۵)

نکته ظریف اینکه در احکام و جویی، اختیار با فرد نیست که هر وقت خواست انجام دهد یا انجام ندهد. به عبارتی دیگر تعیین این احکام با فرد نیست. ولی آنچه موجب کمال عبد و اتصاف کامل او به حق می‌گردد در مباحات است زیرا که در اینجا این عبد است که تمایل خود را به الهی یا غیر الهی بودن می‌رساند. افعال مکروه و مستحب نیز به نحوی ملحق به مباحات می‌شود. اگر چه از نظر رتبی فرق می‌کند ولی باز چون ترک و فعل آن جایز است از این طریق نیز می‌توان به کمال بیشتری رسید. (ابن عربی، ۱۴۰۵، ج ۱۱، باب ۷۲، ف ۵۵-۵۹، صص ۹۶-۹۹) با این اوصاف ذکر حق در جمیع حواس جاری است. لذا هر کس ذکر حق گوید، حق جلیس او می‌باشد. حال اگر این ذکر لسانی بود، حق جلیس زبان اوست و اگر هر عضو ظاهری یا باطنی دیگر ذاکر بود حق با آن عضو همراه خواهد بود. پس هر عضوی ذاکر است؛ حق جلیس همان می‌باشد. (ابن عربی، ۱۳۷۰، فص یونسی، ص ۱۶۹)

نتیجه اینکه روح اسانی همانند آینه‌ای می‌باشد که اگر با عقل نظری سیقل خورد و پرده‌های حجاب طبیعت و زنگار معصیت از آن زدوده شد، در آن هنگام نور معرفت و ایمان یعنی عقل بالفعل در آن



مخلوقات مختلف است. به موجب اسماء حسنی وصفات علیای او باید مملکت ایجاد و رحمت بسط یافته و ممکنات ظاهر شود. این اظهار و ایجاد خلق و تسخیر امور و تدبیر آنها توسط ذات حق تعالی بدون واسطه نیست، زیرا که بین خالق قدیم و مخلوقات حادث، بعد مناسبت حاصل است، پس اقتضاء دارد وجود نائب و خلیفه‌ای را که به نیابت از او تصرف در امور کند.

مقصود از جمله عالم نیز عالمی بوده که در آن انسان یافت شود انسانی که خلیفه خدا باشد، پس غرض از عالم ماده حصول نبات و غرض از حصول نبات وجود حیوانات و مقصود از حصول حیوانات پیدایش انسان و غرض از انسان حصول ارواح ناطقه بوده که غرض از ارواح ناطقه نیز حصول خلیفه الهی در زمین است. (شیرازی، بی تا، صص ۹۴-۹۵) همانطور که خداوند فرموده: «... انی جاعل فی الارض خلیفه ...»^{۱۸}. (البقره/۲) ابن عربی معتقد است: کون جامع اسماء و صفات الهی را انسان و خلیفه می‌نامند. انسان در برگزیده حقایق عالم و مجمع اسماء و صفات الهی است. نسبت او با حق همانند مردمک چشم، با چشم است که به واسطه آن نظر بر عالم حاصل می‌شود. (ابن عربی، ۱۳۷۰ش، فص آدمی، ص ۵۰) خداوند آدم را خلیفه قرار داد، زیرا او را به صورت خود آفرید و خلیفه باید مظهر موجودی باشد که نایب اوست و به صورت و صفات او مزین باشد، والا خلیفه نیست. (ابن عربی، ۱۴۰۵ق، ج ۴، باب ۴۸، ف ۲۳۰-۲۳۱، صص ۱۷۹-۱۸۰)

نتیجه اینکه مراد از تکوین انسان، زینت و عمران کاینات است. بر این اساس انسان کامل دارای اجزاء و اطوار متعددی است که به حسب هر قوه‌ای از آن کمالی را داراست. مراد از خلافت انسان در زمین و عمران دنیا نیز چیزی جز بقاء تشخص و نوع و تکمیل ذات انسانی نیست. به گونه‌ای که بتواند مظهر اسماء الهی و جامع حقایق کونیه و اسرار ربوبی و خلیفه او در زمین و آسمان باشد. لذا تکون سایر موجودات از نبات و حیوان نیز به خاطر انسان و در خدمت انسان است. (شیرازی، ۱۳۶۶ش، ج ۲، صص ۳۷۲) همانطور که آیات متعددی نیز مؤید این مطلب بوده، از جمله: «هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً...»^{۱۹}. (البقره ۲۹) که همگی حکایتگر وجود جمیع موجودات زمین برای انسان است. کما اینکه در خصوص انعام و دواب برای انسان، می‌فرماید: «او لم یروا انا خلقنا لهم مما عملت ایدینا انعاما فهم لها مالکون و ذللناها لهم فمنها رکوبهم و منها یأکلون»^{۲۰} (یس/۷۱-۷۲) و در خصوص نباتات می‌فرماید: «ینبت

(فصلت/۵۳)، (ابن عربی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۳، باب ۷۸، ف ۴۲۰-۴۲۱، صص ۳۵۴-۳۵۶)، (ابن عربی، ۱۴۰۵ق، ج ۳، باب ۱۷، ف ۱۴، صص ۶۴-۶۵) مثال عرش در ظاهر عالم انسانی، همان قلب و در باطن انسانی همان روح نفسانی و در باطن باطن او همان نفس ناطقه است. مثال کرسی در ظاهر انسانی همان سینه و در باطن او همان روح طبیعی و نفس حیوانی مشتمل بر سماوات هفت‌گانه-غاذیه، نامیه، مولده، جاذبه، ماسکه، هاضمه، و دافعه- می‌باشد.

تفوق انسان کامل بر هر دو عالم نیز به سبب دو عامل است. یکی: علم تام به حقایق اشیاء، دیگری: قدرت کامل او بر هر چیز. الف) علم: علم انسان کامل به دو قسم ظاهر و باطن تقسیم می‌شود. با علم ظاهر احاطه بر جمیع آنچه در خلافت ظاهری محتاج آن است از قبیل استنباط صنایع، استحکام طبایع، معرفت تسخیر حیوانات، صید وحوش و طیور زمینی و هوایی، علم به نجوم، افلاک، حرکتها، زمین، کوهها، آداب و شرایع، اخلاق، حساب، موسیقی و دیگر علوم پیدا می‌نماید. و با علم باطن، معرفت به روحانیت، مکاشفه ملائکه علوی، احاطه بر جواهر عقلی و مثل، اطلاع بر مبنای اول و غایات آخر، علم به خدا، ملائک، کتب و رسل الهی، روز قیامت، باطن انسان و امثال این علوم پیدا می‌کند.

ب) قدرت: انسان کامل با قدرت خود نشات بالاتر را ظاهر و ملائک را منقاد می‌کند و آنها را به اطاعت و ادا داشته و خلافت الهی را محقق می‌سازد (شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۴، صص ۱۶۶-۱۶۷). آدم از صورت رحمانی و حواء از صورت آدمی آفریده شده است. فرزندان آدم از امتزاج این دو به وجود آمده‌اند و لذا واجد کمالات اینها می‌باشند. پس استعداد فرزندان کامل آدم و حواء، قوی‌تر از استعداد والدین اینهاست، زیرا جامع این صفاتند. به همین دلیل است که محمد(ص) اختصاص به اکمل بودن یافت. (ابن عربی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۰، باب ۷۲، ف ۱۲۳، ص ۱۴۵)

نتیجه اینکه انسان کامل یعنی روح مقدس نبوی(ص) خلیفه خدا در زمین او و مثار نور الله می‌باشد و همین امر باعث تفوق او بر دو عالم گردید. کلام منسوب به علی(ع) بیانگر همین مطلب است. (شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۴، صص ۳۹۰-۳۹۱)

و انت الكتاب المبين الذی

اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر^{۱۷}

۷. مقام خلافت الهی:

با وصول به مقام انسان کامل است که انسان به مقام خلافت الهی نائل می‌گردد. اقتضای حکمت الهی، ایجاد جامعه‌ای کامل از

۱۷ ای انسان تو کتاب روشنی هستی که با آیاتت پیچیدگی‌ها آشکار می‌گردد. آیا گمان می‌بری که تو همین جرم صغیر و کوچک و حال اینکه جهان بزرگی در درون تو پیچیده است.

۱۸ ... من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد ...

۱۹ او خدایی است که همه آنچه را(از نعمتها) در زمین وجود دارد برای شما آفرید ...

۲۰ آیا ندیدند ما به قدرت خویش برای ایشان چهارپایانی آفریدیم تا آنان مالک آنها باشند؟ و آنها را برای ایشان رام ساختیم. از برخی‌شان سواری می‌گیرند و از بعضی می‌خورند.



اگر موانع کنار رود ملک و ملکوت به شکل حقیقی آن در انسان متجلی می‌شود. البته گاهی روح از فطرت اصلی خود خارج می‌شود و اگر چه ذاتا مستعد حق و سلوک در راه او بوده ولی منقلب گردیده و از عالم قدس و جبروت و خیر و رحمت حق و سعادت ابدی به سوی اعمال شهوی و غضبی و منازعه بین این دو بر می‌گردد.

سعادت حقیقی نفس انسانی هنگامی است که اعمال و افعال آن مطهر و بدون کدورت باشد و شقاوت حقیقی عدول از طریق سعادت می‌باشد. پس سعید آن است که مورد رضایت حق باشد و هر مرضی حق نیز محبوب موجودی است که از او راضی شده است.

نکته دیگر اینکه در بین احکام خمسه تکلیفیه، آنچه موجب کمال عبد و اتصاف کامل او به حق می‌گردد، مباحات است، زیرا در مباحات، این عبد است که تمایل خود را به الهی یا غیر الهی بودن می‌رساند. البته افعال مکروه و مستحب نیز به نحوی ملحق به مباحات می‌شود. پس با انجام طاعات و عبادات مخصوصا مستحبات و سوق دادن مباحات به سوی حسنات و رعایت اخلاقیات ممدوحه و ترک محرّمات و اخلاقیات مذمومه است که انسان به مقام انسان کامل می‌رساند و با وصول به مقام انسان کامل است که انسان به مقام خلافت الهی نائل می‌گردد.

منابع:

- قرآن کریم: ترجمه مکارم شیرازی
- ابن عربی محی الدین، ۱۳۷۰ش، فصوص الحکم، تعلیقه ابوالعلاء عقیفی، انتشارات الزهراء، چاپ دوم
- ابن عربی محی الدین، ۱۴۰۵ق، الفتوحات المکیه، چاپ دوم، تحقیق عثمان یحیی، تصدیر ابراهیم مدکور، انتشارات الهیئة المصریة العامه للکتاب
- شیرازی صدرالدین محمد (ملاصدرا)، بی تا، المظاهر الالهیة، مقدمه، تحقیق و تعلیق سید جلال الدین آشتیانی، چاپخانه خراسان (بمناسبت چهارصدمین سال تولد، ملاصدرا) مشهد.
- شیرازی صدرالدین محمد (ملاصدرا)، ۱۳۶۰ش، الشواهد الربوبیة، چاپ دوم، مقدمه سید جلال الدین آشتیانی، مرکز نشر دانشگاهی، مشهد
- شیرازی صدرالدین محمد (ملاصدرا)، ۱۳۵۴ش، المبدأ و المعاد، مقدمه و تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، شماره ۵
- شیرازی صدرالدین محمد (ملاصدرا)، ۱۳۶۶ش، تفسیر القرآن الکریم، چاپ دوم، انتشارات بیدار، قم

لکم به الزرع و الزيتون والنخیل و الاعناب و من کل الثمرات...^{۲۱} (النحل/۱۱) نیز می‌فرماید: «... و جعل لکم من الجبال اکنانا و جعل لکم سربیل تقیکم الحر و سربیل تقیکم بأسکم...^{۲۲}». (النحل/۸۱) پس می‌توان گفت نشأه انسانی به گونه‌ای است که استحقاق و لیاقت مناصب عالیه و مراتب رفیعه نزد حق را داراست (ابن عربی، ۱۳۷۰ش، فص آدمی، ص ۴۹) و به همین سبب است که خداوند ایجاد نشأه انسانی را پس از تکمیل عالم اجسام قرار داد و به دنبال آن ولایت بر عالم سفلی را به وی تفویض فرمود. (ابن عربی، ۱۴۰۵ق، ج ۴، باب ۶، ف ۴۸۱-۴۸۲، صص ۳۴۹-۳۵۰) در این راستا، خداوند با خلقت آدم، خلقتش را به اکمال و غایت رساند و او را خلیفه قرار داد و به همین سبب است که انسان مخلوق رحمت الهی و مجلای کمال حق بوده و صورتی اوسع از همه مخلوقات را داراست. (ابن عربی، ۱۴۰۵ق، ج ۹، باب ۷۱، ف ۴۰۱-۴۰۲، صص ۳۶۱-۳۶۲) پس ظهور خداوند در اعیان از طریق انسان کامل است، همچنان که ظهورانسان کامل نیز در حق است. لذا هر کس انسان کامل را بشناسد، حق را شناخته است زیرا که او آئینه جمال نمای حق است که به اعتبار هویتش، همان رب و به اعتبار تعینات و تقیداتش همان عبد است. (ابن عربی، ۱۳۷۰ش، فص اسماعیلی، ص ۹۲)

۸. نتیجه گیری:

تمامی رفتار انسانی، ملکاتی اخلاقی را به جای می‌گذارد، با این وصف سر عبادات در تکامل نفوس تا اندازه‌ای روشن می‌گردد. به عنوان مثال سر نماز در تکمیل نفس این است که خشوع جوارح و خضوع بدن بعد از تنظیف و طهارت آن را به دنبال دارد. از طرفی انسان چون مرکب از دو عالم امر و خلق است، دارای دو فطرت نیز می‌باشد. یکی فطرت روحانی که از عالم امر و ملکوت اعلی است و دیگری فطرت ظلمانی که از عالم خلق و ناسوت است. هر کدام از این دو نیز بعد با هم نزاع داشته و سعی دارند انسان را به سوی خود سوق دهند. محل محاربه بین این دو، نیز قلب انسانی است و نهایتا هر کدام پیروز شوند، قلب به روی آن گشوده می‌شود.

به موجب دانش و معرفت، انسان افضل بر دیگران می‌گردد و سعادت کبری یافته و به فرقان بین حق و باطل نایل می‌شود. نفس هنگامی به این معرفت راه می‌یابد که گوهرش پاک و از اعمال زشت مبری و دارای گرایش صحیح باشد. نفس ذاتا مستعد پذیرش کمالات است و

۲۱ خداوند با آن (آب باران) برای شما زراعت و زیتون و نخل و انگور و از همه میوه‌ها می‌رویاند ...

۲۲ ... و از کوهها پناهگاههایی برای شما قرار داده و برای شما پیراهنهایی آفریده که شما را از گرما (و سرما) حفظ کند و پیراهنهایی که هنگام جنگ حافظ شماست ...



1st. International Conference on

Sociology and Ethics

Archive of SID *The Role of Education in Promoting Ethical Society*

September 24, 2015 - Iran, Tehran

دومین کنفرانس ملی و اولین کنفرانس بین المللی

جامعه‌شناسی و اخلاق

با تأکید ویژه بر نقش تعلیم و تربیت در اعتلای جامعه اخلاقی

۲ مهرماه ۱۳۹۴ - تهران



- شیرازی صدرالدین محمد (ملاصدرا)، بی تا، کسر اصنام الجاهلیه، (عرفان و عرفان نمایان)، چاپ اول، ترجمه محسن بیدار فر، انتشارات الزهرا
- شیرازی صدرالدین محمد (ملاصدرا)، ۱۳۶۳ش، مفاتیح الغیب، ترجمه محمد خواجوی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
- شیرازی، صدر الدین محمد (ملاصدرا)، ۱۳۶۸ش، چاپ دوم، الحکمة المتعالیه فی اسفار الاربعه العقلیه، مجموعه ۹ جلدی، قم المقدسه، مکتبه المصطفوی
- کلینی، محمد بن یعقوب، بی تا، اصول کافی، مجموعه چهار جلدی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت (ع)
- واعظی سید حسین، ۱۳۸۵ش، مرغ باغ ملکوت (نفس از دیدگاه ابن عربی و ملاصدرا)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان (خوراسگان)